



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.

منصور حکمت

۲۷۳

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

برای

۲۶ سپتامبر ۲۰۱۲ - ۵ مهر ۱۳۹۱

چهارشنبه ها منتشر میشود

e.mail: siavash_d@yahoo.com

سر دبیر: سیاوش دانشور



جدال دو بخش ناسیونالیسم

پارانویای تجزیه طلبی

صفحه ۵

علی جوادی



یادداشت سر دبیر،

سیاوش دانشور



بازار شام آترناتیو های ارتجاعی

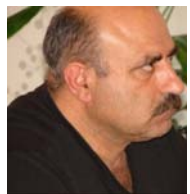
از شورای ملی برای انتخابات آزاد تا کنگره ملیت های ایران فدرال!

صفحه ۸

آذر ماجدی

بحران در اروپا

ماه عسل تمام شد!



شوراها و تجارب فعالین جنبش

شورایی، بخش آخر

صفحه ۱۰

گفتگو با سعید مدانلو

بحران اقتصادی در اروپا تشدید میشود و همراه آن قطب بندیهای اجتماعی و طبقاتی عمیق میشوند. چند صبحی از وعده های "تخفیف بحران جهانی سرمایه داری" توسط تزارهای سرمایه نگذشته است که هشدارها راجع به سکتی دیگری آغاز شده است. ظاهرا بسته های چند میلیاردی "صرفه جوئی از هزینه های دولتی"، که اسم رمز مجازات جمعی اقتصادی و اعمال فقر و بیکاری میلیونی است، هنوز نتوانسته گوشه ای از زخمهای بحران اقتصادی را التیام بخشد. به همین دلیل است که کریستین لاگارد رئیس صندوق بین المللی پول، این هفته شیپور خطر را بصدا درآورد و در لحنی بهداشتی خواستار "اقدام فوری کشورها برای حل بحران اقتصادی در جهان شد". منظور از این "اقدام فوری" البته بالا بردن دستمزدها و ایجاد اشتغال و رفع نگرانیهای اقتصادی و اجتماعی شهروندان نیست بلکه پرش دیگری به سمت اعمال آپارتاید اقتصادی سرمایه علیه طبقه کارگر و اکثریت عظیم مردم است.

اعتصابات در معادن آفریقای جنوبی گسترش یافته است

صفحه ۴

آذر ماجدی



"مجمع عمومی سازمان ملل"

صفحه ۱۳

سیروان قادری

ما و رژیم سرتاسر دروغ و جنایت!

در باره اظهارات هاشمی رفسنجانی

صفحه ۱۴

پدرام نواندیش

در اروپا کشورهای یونان و پرتغال و اسپانیا و ایتالیا در خط قرمز بحران و تلاشی قرار گرفته اند. از یکسو دولتها و پارلمانها هر روز تهاجم جدیدی به سطح دستمزدها، بیمه ها، بهداشت، آموزش، مسکن و هرگوشه زندگی مردم میبرند، و از سوی دیگر قلاده جریانات راست افراطی و فاشیست را برای تبلیغات نژادپرستانه و حتی ارتکاب جنایت باز گذاشته اند. در اردوی مقابل، در میان کارگران و مردمی که قرار است هزینه این طرحها از جیب شان پرداخت شود، مقاومت و اعتراض تشدید و به تنها راه حل

صفحه ۲

در صفحات دیگر: ایرانخودرو، کارگران تعاونی خاص، اخراج و بیکاری در راه است!، اطلاعیه حزب پیرامون: اطلاعیه شورای نمایندگان نشست نیروهای چپ و کمونیست بمناسبت آغاز سال تحصیلی، و ...

بحران در اروپا

ماه عسل تمام شد ...

تبدیل میشود.

درگیری گسترده و توحش فوق برنامه پلیس ضد شورش تبدیل شد. صحنه های مادرید و کتک زدن معترضین صحنه های خیابانهای تهران و قاهره را در دوره اعتراضات توده ای تداعی میکرد. سرمایه داری با تمام کراهنش از ایران و مصر و سوریه تا آفریقای جنوبی و یونان و اسپانیا و انگلیس و آمریکا در مقابل چشم همگان است. اگر در ایران و مصر و سوریه بقای سرمایه داری در گرو سرکوب خشن و عریان است، امروز در متن بحران وخیم اقتصادی، دمکراسی های غربی هر روز زرق و برق حاکمیت بورژوازی را میتکانند و چهره مشت آهنین سرمایه را بنمایش میگذارند. در اسپانیا پلیس وحشیانه و بطور خشن به معترضین حمله کرد. شدت توحش بجدی بود که سران حکومت از وحشت گسترش اعتراضات بعضا لحن انتقادی گرفتند.

در یونان در مقابل تهاجم جدید اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول برای ریاضت بازم بیشتر و فقر گسترده تر، امروز چهارشنبه و به فراخوان اتحادیه ها و سازمانهای کارگری اعتصاب عمومی و تظاهرات وسیع خیابانی صورت گرفت. تظاهراتی که بنا به اخبار منابع مختلف از ۳۰ الی ۵۰ هزار نفر در آن شرکت داشته اند. خیابانهای آتن و سالونیک به صحنه اعتراض تند خیابانی و درگیری با پلیس و نیروی سرکوب تبدیل شد. کارگران و مردم زحمتکش یونان به طبقه سرمایه دار و حکومتشان نشان

دور جدید اعتراضات و اعتصابات کارگری و توده ای در پرتقال و اسپانیا و یونان، چشم انداز گسترش یک کشمکش عریان طبقاتی را ترسیم میکند. کشمکشی که با کمبودها و ضعفهای خود ویژه و چه بسا تعیین کننده همراه است اما با فعال مایشانی سرمایه و دمکراسی بعنوان چهارچوب سیاسی آن مقابله میکند. در کنار راست تر شدن گرایشهای مختلف سرمایه داری و شلنگ تخته انداختن فاشیستهای طبقه حاکم، رادیکالیسم اجتماعی و چپگرایی رشد میکند. امروز در اروپا بیش از هر زمانی مشروعیت دولت بعنوان یک "نهاد مورد قبول همگانی" زیر سوال است و بیش از هر زمان قانونیت بورژوازی مورد ریشخند و حمله است. بی اعتباری سرمایه داری و اثبات غیر کارا بودن آن همراه با بی اعتمادی و نفرت مردم از فساد و ارتشا سرمایه داران و نهادهای سیاسی و حقوقی آنها، بستری است که پرچم سیاسی رادیکال و انقلابی را جذاب و با تمایلات اجتماعی و ناراضیانی عمومی چفت میکند.

این اعتراضات گسترده و توده ای در پرتقال، تصمیم دولت را توی صورت طراحانش کوبید. وقیحانه تصمیم گرفته بودند که یکماه از حقوقهای سال را ندهند و خرج قرضهای سرمایه کنند. اما با چنان اعتراضی مواجه شدند که وادار شدند بسرعت در مقابل دوربینها بگویند که عقب میشینند و اوضاع را نفهمیده بودند.

در اسپانیا اعتراض توده ای و تلاش برای تسخیر پارلمان به یک

ملی گرایانه به قدرتمندتر شدن همان فاشیستها و راست افراطی کمک میکند.

واقعیت اینست که بخشی از بورژوازی در اروپا از قدرتهای برتر در این اتحادیه دل خوشی ندارد. اما ماهیت این قدرت اقتصادی است و از منطق خود گستری سرمایه تبعیت میکند. تا به طبقه کارگر مربوط میشود، مسئله اساسی این کشمکشها تقابل با تلاشی است که بجای وحدت فراکشوری و بین المللی کارگران، رقابت میان صفوف طبقه کارگر و مردم ناراضی را دامن میزند و زیر پرچم ارتجاعی ناسیونالیستی میخواید از طبقه کارگر در خدمت رفع بحران سرمایه سربازگیری کند. پاسخ کل این مجموعه همان است که امروز در یونان و روزهای قبل در اسپانیا و پرتقال توسط کارگران و جوانان داده شد: بساط سرمایه داران و زدهائی که در دولت و پارلمان نشسته اند و علیه ما قانون تصویب میکنند باید برچیده شود.

این نخواستن قاطع و شکلگیری این باور که "با این حکومتها چیزی تغییر نمیکند بلکه باید برای تغییر این نظام را کنار زد"، بسیار امید بخش است. کارگران و مردم سراسر اروپا باید علیه سرمایه داری بپاخیزند. از اسپانیا و یونان و پرتقال تا ایتالیا و آلمان و فرانسه و ... راهی نیست.

اروپا و آینده آن در متن بحران کنونی و کشمکشهای آن دارد ترسیم میشود. این آینده میتواند ادامه وضع موجود در اشکالی دیگر باشد و میتواند آینده ای انقلابی و کارگری و سوسیالیستی باشد. همه چیز در گرو این است که نیروهای پیشرو این اردو چکار میکنند و موانع را چگونه کنار میزنند.*

دادند که نمیخواهند تسلیم شوند و اتفاقا در پی سرنگونی آنها هستند. این پیامی روشن برای راست افراطی و فاشیست بود که در این اوضاع فعال شده و یک هدف اساسی خود را ایجاد شکاف میان کارگران قرار داده است. فاشیسمی که مقصر فقر و بیکاری و مشکلات اقتصادی را مهاجرین قلمداد میکند، به جریانات اصلی ناسیونالیسم و راست در حاکمیت سرویس میدهد، و با پرچم نژاد پرستی ضدیت با کمونیسیم و عقاید رادیکال را پیش میبرد.

اروپای واحد تحت فروپاشی و بحران تنها تهاجم نمیکند بلکه هر روز شاهد واگرایی درونی است. سیاست جراحی چند کشور از اروپا که نقش ارواق قرصه باطله را پیدا کرده اند، بلافاصله به تقویت سیاست ناسیونالیستی و میدان پیدا کردن ناسیونالیسم افراطی منجر میشود. نگهداشتن اروپا به هر قیمتی و با سیاست قدرتهای بزرگ اقتصادی مانند فرانسه و آلمان، تنها اعتراضات توده ای گسترده را باعث نمیشود بلکه نیروی گریز از مرکز را در درون هیئت حاکمه نیز تقویت میکند. وضع بجائی رسیده که رئیس کمیسیون اروپا مبلغ "اروپای فدرال" شده است. اروپای فدرال محصول دو تناقض است: اول رشد راست افراطی در متن بحران اقتصادی، و دوم نگهداشتن اروپای واحد و تقابل با اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی قدرتهای اصلی آن. این تنها رقابت سرمایه ها نیست که در تقابل طرح تمرکز اروپایی طرح فدرالیسم اروپایی را بمیان میکشد، بلکه نفس این بحث به معنی بی اعتبار شدن سازمان اروپای واحد حتی برای اعضا و رهبران آنست. این وضعیت خود یک محصول جانبی تعمیق بحران اقتصادی است که در قلمرو سیاست بازتاب ویژه خود را دارد. در سطح عمومی تر، یک سازمان فدرال اروپایی تنها میتواند به ناسیونالیسم متکی شود. ناسیونالیسمی که برخلاف ادعای رئیس کمیسیون اروپا مبنی بر تقابل با اندیشه های

اسپانیا و یونان؛ دمکراسی به روایت تصویر



باید رژیم را در حاله این



آنر ماجدی

اعتصابات در معادن آفریقای جنوبی گسترش یافته است

هفته پیش، پس از ۶ هفته اعتصاب و بدنبال کشته شدن بیش از ۴۰ نفر، اعتصاب معدنچیان معدن ماریکانای لومنین در حاشیه ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی به پایان رسید. کارگران علیرغم درخواست سه برابر افزایش دستمزد، به افزایش دستمزد بمیزان ۱۱-۲۲٪ رضایت دادند و به سر کار بازگشتند. اما اعتصاب به معادن دیگر طلا، پلاتین و ذغال سنگ سرایت کرده است. ده ها هزار کارگر هم اکنون در اعتصاب بسر می‌برند.

خشونت و سرکوب پلیس علیه معدنچیان همچنان ادامه دارد. پنجشنبه گذشته پلیس در دو کامیون آب پاش ضد شورش و تعدادی خودروهای مسلح به تجمع کارگران اعتصابی پلاتین آنگلو آمریکن در یک حلی آباد محل زندگی معدنچیان حمله ور شد. کارگران اعتصابی با سنگ و لاستیک سوخته و تنه درخت در این محل سنگر بندی کرده بودند. طبق گفته رهبر اعتصاب، اوانز زاموگا به آسوشیتدپرس، ماشین پلیس از روی یک کارگر رد شد و و چندین متر او را روی زمین کشید. این کارگر همان شب در بیمارستان درگذشت. بعلاوه پلیس در محل خرید معدنچیان با گلوله پلاستیکی به زنانی که در آنجا مشغول خرید بودند تیراندازی کرد و زنی که رهبر کمیته همبستگی با معدنچیان لومنین بود را با اصابت گلوله بقتل رساند. این دو تن آخرین جان باختگان اعتصابات اخیر در آفریقای جنوبی هستند.

اعتصاب فی الحال به چندین معدن طلا، پلاتین، کروم و ذغال سنگ

کشیده شده است. آفریقای جنوبی ۷۵٪ پلاتین جهان را تولید می‌کند و چهارمین کشور تولید کننده کروم و در میان ده تولید کننده اصلی طلا در دنیا است. شرکت آنگلو یک اولتیماتوم صادر کرده است و کارگران را تهدید نموده که اگر به سرکار بازنگردند، بنا به حکمی که از دادگاه گرفته است حاکی از آنکه این اعتصابات غیرقانونی هستند، کلیه اعتصابیون را اخراج خواهد نمود. شرکت آمپلتر نیز کارگران اعتصابی را به اخراج تهدید نموده است.

از امروز ۳۵ هزار کارگر ۶ معدن طلای آشناتی آنگلو دست به اعتصاب زدند. کارگران معادن وست ویتز و وال ریور به همکاران اعتصابی شان در کویپانانگ پیوستند. کارگران آشناتی خواهان افزایش دستمزد به مبلغ ۱۲ هزار و ۵۰۰ رند هستند. این مبلغ خواست اولیه کارگران لومنین نیز بود. شرکت گلد فیلد هم اعلام کرده که علیرغم گزارشاتی مبنی بر اینکه کارگران اعتصابی بسر کار بازگشته اند، کارگران در بخش غربی معدن طلای کی دی سی در منطقه رند غربی هنوز در اعتصاب بسر می‌برند.

شرکت ذغال سنگ آفریقا اعلام کرد که کارگران معادن ذغال سنگ مویی پلاتز که روزی ۶۰۰۰ متر مربع سنگ را پروسس می‌کند پیشنهاد ۲۲٪ اضافه دستمزد کارفرما را رد کردند و دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب

از جانب ان یو ام سازمان یافته است و لذا از نظر کارفرما و دولت قانونی محسوب می‌شود. همچنین گزارش شده است که اتحادیه کارگران ترانسپورت و متحد نیز دست به اعتصاب زده اند.

این اعتصابات مهمترین رویداد کارگری از زمان فروپاشی نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی است. رو در رو شدن کارگران معادن طلا، پلاتین، کروم و ذغال سنگ با سرمایه داران و دولت و پلیس حامی آنها یک واقعه تاریخی و سرنوشت ساز نه تنها در این کشور، بلکه در عرصه بین المللی است. شواهد حاکی از آنست که هزاران کارگر و خانواده هایشان نه تنها هر گونه توهمی نسبت به دولت ! ان سی و اتحادیه های متلف سرمایه داران از قبیل ان یو ام را از دست داده اند، بلکه آماده اند با آنها مقابله کنند. درگیری های شدید میان سرپرستان ان یو ام با کارگران و همچنین حملات وحشیانه پلیس، قتل عام و دستگیری وسیع کارگران، هیچیک نتوانست کارگران را به تسلیم وادار کند.

این واقعیت که کارگران لومنین به مبلغی بسیار کمتر از خواست اولیه خود رضایت دادند، بیانگر ضعف تشکل کارگران است. در میان نمایندگان کارگران تعدادی کشیش حضور داشتند که بر سر میز مذاکره نشستند. اما استقامت و پایداری آنها تا زمانیکه شرکت لومنین را از موضع اولیه اش عقب نشانند و طی بیست سال موفق به دریافت یک افزایش دستمزد قابل توجه شوند، خود یک پیروزی است. بعلاوه، این اعتصاب و درگیری کارگران با پلیس و دریافت

بخشی از خواستههای آنها موجب گسترش وسیع اعتصاب در تقریباً کلیه معادن آفریقای جنوبی گردید. اکنون هفت هفته از آغاز اعتصاب کارگران لومنین می‌گذرد و فقط در یک شرکت ۳۵ هزار کارگر در اعتصاب بسر می‌برند.

یک دستاورد مهم این اعتصابات، افشای مفتضحانه اتحادیه سراسری معدن نزد کلیه کارگران و جامعه بود. ان یو ام یکی از پیشتازان مبارزه علیه نظام آپارتاید بود که اکنون به بخش لایتجری دولت بدل شده است. دبیر کل ان یو ام طی این شش هفته با اظهارات مختلف در دفاع از اقدامات پلیس، در حمله به افزایش دستمزد کارگران لومنین و غیره کاملاً هم منافع بودن خود با سرمایه داران و دولتشان را به نمایش گذاشت. این اتحادیه های زرد اکنون از جانب کارگران طرد شده اند. مبارزه طبقاتی در آفریقای جنوبی به عریان ترین شکلی در جریان است. طبقه کارگر در مقابل سرمایه داران، دولت سرمایه و اتحادیه های کارگری جیره خوار آنها قرار گرفته است.

اگر از این مبارزات کارگران بتوانند متشکل تر و متحد تر بیرون آیند، اگر بتوانند بطور کامل اتحادیه های زرد را از صفوف خود طرد کنند و علیه کلیت دولت بایستند، دستاوردی بسیار فراتر از افزایش دستمزد کسب کرده اند. *



جدال دو بخش ناسیونالیسم

پارانویای تجزیه طلبی

علی جوادی

نیز باید کاهش هراس این جریانات از اتهام تجزیه طلبی را افزود. در تحولات و بند و بستهای که در عراق منجر به شکل گیری حاکمیت قومی - مذهبی شد، يك عامل مهم در میزان سهم بری جریانات ناسیونالیست کرد، تهدید به جدایی و استقلال در صورت عدم قبول طرح فدرالیزه کردن عراق و ایجاد حکومت فدرال در کردستان بود. بعلاوه نقطه سازش گذشته را جریانات قومپرست در ایران با مناسبات تازه خود با بخشهایی از هیات حاکمه آمریکا و بعضا دریافت کمکهای مادی از این جریانات عملا بر هم زدند. این نکته را داریوش همایون تنها تئوریسین جریانات ناسیونالیسم ایرانی با گله مندی اما بطور گویایی این چنین بیان میکند: "نا آمریکانیان در شمال عراق حکومتی در استان های کرد نشین بر پا نداشته بودند خود مختاری شعار حداکثری بود که از مهم ترین سازمانهای قومی شنیده میشد. اکنون خودمختاری با دگرگونی اوضاع و احوال به يك گردش قلم فدرالیسم شده است تا فردا به گردش قلم دیگری استقلال شود. حق تعیین سرنوشت مگر جز اختیار جدایی معنی میدهد؟" واقعیت این است که این جریانات ناسیونالیست پرو غربی که تا مدتها مهر پشتیبانی و حمایت آمریکا و محافل ارتجاع غرب را به تنهایی و منحصرا در اختیار داشتند اما امروز رقیب و شریکی تازه یافته اند که سهم بیشتری از بند و بست طلب میکند.

امکان را مشاهده میکردند که میتوانند از يك طرف مساله کرد را کاملا انکار کنند و از طرف دیگر میتوانند تضمینی از جریانات قومپرست و ناسیونالیست کرد و یا سایر شاخه های ناسیونالیسم قومگرا مبنی بر حفظ و تعهد به "تمامیت" ارضی ایران دریافت کنند. در آن سوی این معامله و بند و بست نیز جریانات قومگرا و ناسیونالیست قومی نیز میتوانند از يك طرف خود را از زیر فشار و اتهام سنتی و تاریخی تجزیه طلبی جریان "برادر بزرگتر" خود یعنی ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی خارج کنند و در ضمن این امکان را پیدا کنند تا طرح مطالبات خود و حکومت فدرال را به سیستمی فرا منطقه ای و در سطح ایران گسترش دهند. در این بند و بست جریانات ناسیونالیست عظمت طلب "طرح حکومت فدرال" را روایت دیگری از طرح "تقسیم پذیر بودن حکومت" و "تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت" قلمداد میکردند.

این سازش و بند و بست دوام چندانی نیاورد. فاکتورهای تغییر دهنده جهانی و منطقه ای بودند. از يك طرف برای جریانات ناسیونالیست قومگرا مسجل شد که سیاست بخشهایی از هیات حاکمه آمریکا بر حمایت از طرح فدرالیزه کردن ایران استوار است و از طرف دیگر تجربه عراق يك نمونه در پیاده کردن این سیاست در سطح منطقه را نشان داد. وضعیت در هم ریخته عراق و سهم بری جریانات ناسیونالیسم کرد در این تحولات این چشم انداز را در مقابل این جریانات مرتجع قرار داده است که سهم بیشتری را طلب کنند. به این فاکتور

شعار و مطالبه فدرالیسم در فضای سیاسی ایران دارند. با فدرالیسم مخالفند. نه از آن رو که از نگران عواقب مخرب فدرالیسم بر زندگی و امنیت و آسایش مردم هستند. نه! بلکه از آن رو که فدرالیسم را پله اول تجزیه طلبی و طرحی برای جدایی بخشهایی از ایران قلمداد میکنند. خط و نشان میکشند. تهدید میکنند. به یکباره همه و همه چیز را به توطئه "استعمار" و "اجانب" منتسب کرده اند. دیدنی و خیره کننده است. جمهوری اسلامی و جریانات قوم پرست را به تجزیه طلبی متهم میکنند. خصومت و خط و نشان کشی جانشین بند و بست های قبلی شده است.

قبل از تحولات معاصر در عراق و اجرای سیاست نظم نوین جهانی در زمینه ایجاد ساختارهای حکومتی جانشین در برخی کشورهای خاورمیانه، از جمله افغانستان و عراق، این جریانات در صلح و آرامشی نسبی با یکدیگر بسر میبردند. تحولات عراق بند و بست این جریانات را بر هم زد. پیش از این هم شعار و مطالبه فدرالیسم مطرح بود. اما واکنش و عکس العمل این جریانات کاملا با آنچه امروز مشاهده میکنیم متفاوت بود. خصومتها عمدتا در پشت پرده بودند و در جلوی صحنه بند و بست این جریانات روال خود را طی میکرد. در آن دوران این جریانات در توافق ضمنی با مطالبه فدرالیسم این

یکی از مخاطرات جدی ای که جامعه را در پروسه سرنوشتی رژیم اسلامی تهدید میکند خطر ناسیونالیسم است. همزمان با تخریب مناسبات میان نیروهای ناسیونالیست قومپرست و عظمت طلب ما بار دیگر شاهد گسترش تب پارانویای تجزیه طلبی در صفوف ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی هستیم. این جریانات عظمت طلب پرچم و چماق از دست رفتن "تمامیت ارضی ایران" را بر افراشته اند. تشدید تحرکات ناسیونالیستی و قومپرستی، خصومت و کینه توزی و نفرت میان مردم در جامعه و جنگهای احتمالی قومی و ملی از پی آمدهای احتمالی گسترش تحرک ناسیونالیستی در جامعه است. سرنوشتی کم مشقت رژیم آدمکشان اسلامی مستلزم حاشیه ای کردن تحرک قومپرستی و ناسیونالیسم در تحولات سیاسی آتی جامعه است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری ضمن تاکید بر نقش مخرب و ویرانگر جریانات رنگارنگ ناسیونالیستی میکوشد تا جامعه را از خطرات نفوذ و گسترش سموم ناسیونالیستی برحذر کند. در این بخش از بررسی "جدال دو بخش ناسیونالیسم" به مساله پارانویای تجزیه طلبی و سرکوبگری ناسیونالیسم عظمت طلب میپردازیم.

ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و "فدرالیسم"

جریانات ناسیونالیست عظمت طلب موضع یکپارچه و یکسانی در قبال طرح مجدد و امروزی

جدال دو بخش ناسیونالیسم

پارانویای تجزیه طلبی ...

از این رو به یکباره به یاد پاکسازیهای قومی و ملی در یوگسلاوی و سایر جداسازیها در سطح جهان و مصائب خونبار آن افتاده اند. دلشان به حال مردم نسوخته است. نگران "تجزیه ایران هستند". اما این يك روی سکه است. از طرف دیگر انکار هر گونه تبعیض و نابرابری میان مردم چه در این دوران و چه دوران سلطنت پهلوی. این يك بحث محوری و هویتی این جریانات است. از نقطه نظر این جریانات جامعه ایران يك "کشور با يك ملت" است. همین و بس. نه ستمی و تبعیضی بر بخشهایی از مردم منتسب به کرد و عرب و ... اعمال میشود و نه مساله ای به نام مساله کرد به رسمیت شناخته میشود و نه پیشینه ای از لشکر کشی و سرکوب اعتراضات حق طلبانه مردم در کردستان ایران در رژیمهای سلطنتی و اسلامی وجود داشته و دارد. واقعیت این است که یکی از عوامل تشدید تنش و خصومت قومی و ملی در جامعه ناشی از همین سیاست سرکوبگرانه جریانات ناسیونالیسم ایرانی است. زمانی که هر تلاش و صدای حاشیه ای "يك غائله" و "حرکت تجزیه طلبی" قلمداد میشود، نتیجتاً قلدری و رشادت کودکانه جریانات رقیب قومگراها را نیز به دنبال خواهد داشت. تشدید این خصومتها میتواند نتایج فاجعه انگیزی بدنبال داشته باشد. و همین شاخ و شانه کشیدنها در شرایط مساعد جهانی کافی است. تحولات جهانی دوران کنونی نشان داده است که حتی جریانات ناسیونالیستی و قومی حاشیه ای تحت شرایط خاصی قادرند بزرگترین جدالها و کشمکشهای

خونین قومی و ملی را بر متن کوچکترین شکافهای قومی و ملی ساختگی و واقعی در جامعه بپا کنند.

پارانویای ناسیونالیسم ایرانی

یکی از بیماریهای دیرینه ناسیونالیسم ایرانی پارانویای "تمامیت ارضی" و "تجزیه طلبی" است. این بیماری کهنه و قدیمی است. به دوران پس از شکل گیری این شاخه از ناسیونالیسم باز میگردد. عروج این ناسیونالیسم اساساً با افق کشور سازی معطوف به غرب و استبدادی و از بالا شکل گرفت. يك نقطه قدرت این جریان ادغام اجباری و کنار زدن جریانات خانجانی و عشیرتی توسط رضا شاه و ایجاد پیش شرط يك دولت - يك کشور واحد بود. ادغام سرکوبگرانه اقوام مختلف، ایجاد حکومت مرکزی و شکل دادن به هویت ایرانی به منظور حفظ این "انسجام" و "یکپارچگی" بخشی از کارنامه تاریخی این جریان است. این پارانویا اکنون يك مشخصه و خصوصیت ژنتیک ناسیونالیسم ایران است. در میان این جریانات طیف هایی یافت میشوند که تماماً نژاد پرست، آریایی پرست و با تعصبی کور هستند. جریاناتی که "تمامیت ارضی" از زبانشان نمی افتد، آماده اند که هر حرکت و تکان قومی را با اعلام آمادگی برای قشون کشی پاسخ دهند. چنین وضعیتی بیشک زمینه ساز و موجب کشمکش ها و درگیری

های خونینی در صورت تداوم خود خواهد شد.

این پارانویا معمولاً در شرایطی که این جریانات در حاکمیت قرار داشتند معنایی جز لشکر کشی و سرکوب "غائله" نداشت. اما امروز که این جریان در اپوزیسیون قرار دارد مبنایی برای تغییر اولویت سیاسی این جریان در قبال رژیم اسلامی است. به همین زمختی. این يك چرخش سیاسی عظیم در صفوف این جریان است. داریوش همایون این چرخش سیاسی را از هم اکنون اعلام کرده است: "اگر قرار است آینده ایران را در سلیمانیه و تلویزیون الجزیره تعیین کنند و سازمانهایی همه سر در کشورهای همسایه ایران، جمهوری های فدرال عشیره ای خود را در غرب و جنوب ایران تشکیل دهند، بسیاری اولویتها تغییر خواهند کرد." این تغییر اولویت چیزی جز تعبیر مناسبات این گرایش با رژیم اسلامی نیست. این جریانات که تا دیروز فریاد تکلیف بوش (thank you Bush) را سر میدادند و در بمباران و تخریب شیرازه جامعه عراق جشن می گرفتند و خواهان تکرار این پروژه خونین در ایران بودند، امروز نگران و هراسناک از اینکه چنین سناریوی خونینی میتواند زمینه ساز قدرت گیری جریانات قوم گرا و خارج شدن کنترل اوضاع از دست این جریانات شود، از این رو اعلام آمادگی میکنند که حاضرند "در پشت همین حکومتی که به خون ما تشنه است، خواهیم ایستاد."

اما آیا این تغییر الویت ناگهان و

غیر منتظره و بدون پیشینه سیاسی است؟ پاسخ منفی است. این جریانات در جنگ ارتجاعی ایران و عراق هم بنوعی "در پشت همین حکومت" ایستادند. کنترل اوضاع در تغییر الویت این جریانات کلمه کلیدی است. منطق این جریانات عمیقاً طبقاتی است. قدرت سیاسی میوه ای است که اگر بطور یکپارچه و یکدست از آن این جریانات و نیروهای رنگارنگ این طبقه نباشد، بهتر است فعلاً در دست رژیم اسلامی باشد. این نگرش البته فقط محدود به از دست دادن بخشی از حاکمیت یکپارچه نیست. این جریانات در قبال حرکت کمونیسم و طبقه کارگر هم چنین منطق و واکنشی دارند. شاید چندان بدور از واقعیت نباشد که در فردای تغییر توازن قوای سیاسی در جامعه به نفع کارگر و کمونیسم و آزادیخواهی باز هم این تغییر استراتژی و الویت تکرار شود. "حاضرند در پشت همین حکومت باشند؟" انتخاب این جریانات در تحولات آینده هم از همین منطق پیروی میکند. شاید اگر انتخاب آتی انتخابی بین رژیم اسلامی و يك نظام آزاد و برابر، يك جمهوری سوسیالیستی باشد، این جریانات رای شان به حفظ وضع موجود باشد. حاضرند مردم اسیر رژیم طاعون اسلامی باشند تا اینکه قدرت در دست طبقه کارگر و توده های مردم قرار گیرد.

رژیم اسلامی هم این پارانویا را میشناسد و روی آن سرمایه گذاری کرده است. یکی از ترفندهای رژیم اسلامی بهره برداری از این شکافها و خصومتهای قومی و ملی در سطح جامعه و تلاش برای تاثیر گذاری در صفوف اپوزیسیون ملی گرا و قومگرا است. بخشی از تبلیغات دوم خرداد بر این پایه استوار بود که چنانچه رژیم سقوط کند

جدال دو بخش ناسیونالیسم

پارانویای تجزیه طلبی ...

این جریانات چه در صلح و آرامش و بند و بستشان و چه در کشمکش و جدال و دشمنی میتوانند منشاء بسیاری از مخاطرات در تحولات آتی ایران باشند. کلا ناسیونالیسم میتواند در صورت امکان همان نقش مخربی را در انقلاب آتی در ایران ایفا کند که مذهب و اسلام در تحولات ۵۷ ایفا کرد. افشای همه جانبه اهداف و سیاستهای این جریانات، طرد افق و چشم انداز سیاسی این جریانات یک ضرورت غیر قابل انکار پیشروی مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه در جامعه است. همانطور که مذهب امروز در اذهان مردم بی آبرو و منفور است، ملی گرایی و قومی گری نیز باید بی آبرو و افشا شود. مزوی کردن و طرد جریانات ناسیونالیست و قوم پرست تنها از عهده نیرویی ساخته است که آزادیهای سیاسی و حقوقی و برابری تمامی مردم مستقل از هویتهای کاذب قومی و ملی و مذهبی را برسمیت میشناسد و توده مردم را با این افق متشکل میکند.

از نقطه نظر هویت جهانشمول انسانی و سکولاریسم هیچ تعلق قومی و ملی و مذهبی نمی بایست جایی در نظام سیاسی و حکومتی کشور داشته باشد. شاخه های ناسیونالیسم از این بابت تفاوتی با هم ندارند. هویت قومی در دولت به همان اندازه هویت ملی در نظام سیاسی جامعه کریه و ضد هویت جهانشمول و آزاد انسانی است.

کمونیسم کارگری برای یک نظام سکولار، یک نظام غیر قومی، غیر ملی و غیر مذهبی و مرفه و آزاد برای همگان مبارزه میکند.

و غیر قابل تفکیک این جریانات است. عظمت طلبی و ستمگری ملی ویژگی ژنتیک این سنت است. تصور اینکه این جریانات در قبال مساله کرد در جامعه تن به یک راه حل انسانی و متمدنانه دهند، دور از انتظار است. تصور اینکه این جریانات بپذیرند که مساله کرد با ارجاع به نظر و اراده آزاد خود این مردم باید تعیین شود، غیر ممکن است. برای این جریانات برگزاری یک رفراندوم آزاد که در آن مردم تصمیم خود را در باره جدایی کردستان و یا باقی ماندن در چهار چوب کشور به عنوان شهروندان برابر و متساوی الحقوق کشور اعلام کنند، یک امر ممنوعه است. قابل تصور نیست. این جریانات با عدم پذیرش یک راه حل سیاسی متمدنانه در قبال مساله کرد عملا کار را به جنگ و درگیری داخلی میکشانند. این جریانات پاسخشان روشن است. راه حل نظامی. لشکر کشی نظامی. و در صورت عدم برخورداری از لشکر، حمایت از لشکر دولت حاکم. "تمامیت ارضی" که پرچم و هویت این جریانات است یک مقوله ارتجاعی در فرهنگ و سنت ناسیونالیستی است. ممکن است که جغرافیای کشور ایران کوچکتر و یا بزرگتر از وضعیت فعلی بشود. مساله این است که هر تغییر و تحولی در مختصات جغرافیای سیاسی هر جامعه با اعمال اراده آزاد و تصمیم خودآگاهانه خود آن مردم باشد. مساله این است که مردم در هر جغرافیایی دارای کدام موقعیت، حقوق مدنی و اجتماعی و موقعیت رفاهی هستند. هر نوع اقدام قهر آمیز و نظامی در قبال ستم و مساله ملی سیاستی ارتجاعی و ضد آزادیخواهی است.

و تکلم میکنند، اما ملت و یا ملیت هر دو مقولاتی ساخته و پرداخته جریانات ناسیونالیست است. ملت، نژاد مشترک نیست. ملت، زبان مشترک نیست. اصولا ملت پدیده ای غیر قابل تعریف و تعیین اجتماعی است. همانند خدا. تعریف ملت بخشی از تلاش ناسیونالیسم برای ایجاد مبانی ایدئولوژیک حاکمیت سرمایه در جوامع معاصر است. متاسفانه یا خوشبختانه تجربیات زنده معاصر به ما این امکان را داده است که خود شاهد زنده و حی حاضر تلاشهای ناسیونالیستها برای خلق ملت‌های گوناگون در همین دوران باشیم. اگر ملت و هویت ملی و قومی یک پدیده سیاسی و دست ساز است؛ اگر قوم پرستی و کشمکش قومی یک بیماری سیاسی جدی و قابل مشاهده در ایران نیست؛ اما مساله این است که این بیماری نه ریشه کن شده و نه جامعه و مردم در برابر آن واکنیسه شده اند.

ناسیونالیسم ایرانی، انکار مساله کرد

یک وجه مشخصه سیاست ناسیونالیسم ایرانی کلا انکار ستم ملی در جامعه و یا مساله کرد بطور مشخص است. انتظاری هم نیست. سرکوب مبارزات حق طلبانه و جنبشهای اعتراضی در کردستان در دوران رژیم سلطنت بخشی از کارنامه این جریان است. تبعیض و نابرابری بخشی از هویت ذاتی

جامعه ایران تجزیه و تکه تکه خواهد شد و نتیجتاً "تمامیت ارضی" ایران از بین خواهد رفت. و با این تبلیغات تا حدودی هم در جلب حمایت و کمک جریانات مشروطه خواه در حمایت از رژیم اسلامی اصلاح شده نیز موفق بود. سؤال اینجاست: نیرویی که اعلام آمادگی میکند در شرایطی ویژه حاضر است در پشت رژیم اسلامی قرار گیرد، چه اقداماتی را در پشتیبانی از این تغییر الویت در دستور قرار خواهد داد؟! این سئوالی است که این جریانات باید پاسخ دهند.

اما بر خلاف تصور تبلیغات رژیم اسلامی و یا تصور جریانات ناسیونالیست ایرانی جامعه ایران ائتلاف شکننده و ناپایداری از "اقوام و ملل" نیست که به محض شل شدن قدرت مرکزی در تهران و روشن شدن سقوط محتوم رژیم اسلامی به جان یکدیگر خواهند افتاد. این تبلیغات رژیم اسلامی و شاخه هایی از جریانات ناسیونالیست ایرانی ربطی به واقعیت جامعه ایران و تصور و ذهنیت مردم در ایران ندارد. تبلیغاتی سیاسی است. تلاشی برای الصاق هویت قومی و ملی به انسانهای ساکن یک جامعه و، خلق خود آگاهی وارونه ملی و قومی است. واقعی نیست. هیچ نشانی از تخصصات و کشمکشهای قومی لاجلاج و غیر قابل درمان در جامعه و در میان مردم مشاهده نمیشود. واقعیت این است که جامعه ایران جامعه ای متشکل از "ملل گوناگون" نیست. مردم در ایران به زبانهای گوناگون صحبت



بازار شام آلترناتیو های ارتجاعی

از شورای ملی برای انتخابات آزاد تا کنگره ملیت های ایران فدرال!

آذر ماجدی

که ناسیونالیست های قومی در همین بزنگاه بفکر وحدت و ائتلاف و تشکیل "کنگره ملیت های ایران فدرال" افتاده اند. همه اینها از یک منبع آلوده آب می خورند. انتخابات آزاد یک دکان است. اینها برای قدرت چشم به ناتو دوخته اند و با شعار انتخابات آزاد دارند برای مردم ناز و کرشمه می آیند.

سکولار دموکرات ها کیانند؟

بخش وسیعی از اپوزیسیون راست خود را سکولار دموکرات می نامند. این نام نیز آهنگ خوبی دارد؛ شیک و مدرن و دهان پر کن است. اما آیا این دو صفت ماهیت این جریانات را بیان می کند؟ پاسخ منفی است. این یک عبارت مد روز است. نه تنها در جامعه ایران که مردم از نظام مذهبی و مذهب منتفر شده اند، بلکه در منطقه نیز با این عبارات بازی می شود. برای همه جریانات و عناصر راستی که می کوشند در قدرت سهیم شوند، کاملاً روشن است که مردم ایران به چیزی کمتر از یک نظام سکولار رضایت نخواهند داد. بیش از سی سال حاکمیت یک نظام مذهبی کثیف و جنایتکار اکثریت مردم، بویژه نسل جوان را به موقعیت ضد مذهبی و لامذهبی سوق داده است. جریاناتی که تمام طول حیاتشان یا دست در دست این رژیم داشته اند و در جنایت آن شریکند، مانند گنجی، سازگارا، سروش و امثالهم، یا کسانی که همواره با مذهب مماشات کرده اند، چون به مذهب برای عقب نگاه داشتن جامعه و

است؟ از زمان خیزش توده ای مردم در تابستان ۸۸ عده ای شعار انتخابات آزاد را بدست گرفتند. آنموقع تمام این جریانات مرتجع، سبز و از اصلاح طلبان حکومتی بودند؛ از موسوی، کروبی، خاتمی و شرکاء دفاع می کردند. بعد که موسوی پایبندی و تعهد خود را به خمینی و رژیم اسلامی برای صدمین بار اعلام کرد و مردم در خیابان ها شعار دادند که "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است" اینها کمی عقب نشستند؛ اما شعار انتخابات آزاد را نه تنها کنار نگذاشتند، بلکه با هیاهوی بیشتر بر این طبل می کوبند. انتخابات آزاد تا زمانی که رژیم اسلامی بر اریکه قدرت لم داده است یک شعار پوچ و واهی است. پیش از این هم جریان "سکولارهای سبز" همین شعار را طرح کرده بود و با همین جواب روبرو شد.

اما شورای جدید التاسیس بنظر می رسد که رویای دیگری را در سر می پروراند. اینها پس از آلترناتیو سازی پنتاگونی برای لیبی و سوریه فیلشان یاد هندوستان کرده است. اینها چشم به آمریکا، اسرائیل و ناتو دوخته اند تا با قدرت آنها بسر کار بیایند و دارند با شعار انتخابات آزاد این نیت شنیع خود را بزک می کنند. قرار است جامعه ایران توسط این نیروها یعنی تروریسم دولتی به ویرانی کشیده شود، مردم قتل عام شوند و آنگاه "شاهزاده" ترشی انداخته شده را بر قدرت بنشانند و اینها با شعار انتخابات آزاد بخود رنگ دموکراتیک بپاشند. برپایی این شورا با رهبری رضا پهلوی و با همکاری نیروهای سبز در این مقطع اتفاقی نیست. بساط آلترناتیو فروشی به ناتو گرم است. همانگونه

انتخابات آزاد در ایران چه سیغه ای است؟

طی سه سال اخیر یک تم در میان این نیروهای ارتجاع مشترک بوده است: "انتخابات آزاد". صدای این عبارت زیبا است؛ دهان پر کن است؛ شیک و مدرن است؛ توهم آفرین است. دقیقاً بهمین خاطر اینها این دو کلمه را بر سر در منشورشان می نویسند تا موجب خلط بحث شوند. تا آنجا که به شورای جدیدالتاسیس "ملی برای انتخابات آزاد" مربوط می شود، این کلمات قرار است ماهیت این شورا و رهبر آنرا بپوشاند. رضا پهلوی که او را شاهزاده و ولیعهد هم می نامند، رهبر آنست. همین کافیست تا تمام فریب انتخابات آزاد را نقش بر آب کند. ایشان تنها دلیلی که رهبر شده اینست که پدر و پدر بزرگش چندین دهه دمار از مردم ایران درآوردند؛ گرفتند و اسیر و شکنجه و اعدام کردند. یک ثروت افسانه ای هم از بخور بخور و از استثمار وحشیانه کارگران به جیب زدند و وقتی مردم علیه نظام شان بپا خاستند، جمعی با تمام پول و ثروت به غرب گریختند و هنوز دارند پس از سی و چند سال شاهانه زندگی می کنند. سایر نیروهای این شورا نیز دست کمی از "شاهزاده" از تاج و تخت افتاده ما ندارند. هفت سینی از همکاران هر دو رژیم در این شورا جمع است.

اما انتخابات آزاد با وجود رژیم اسلامی دیگر چه سیغه ای

یک روز سبزند و اصلاح طلب حکومتی، یک روز سکولار دموکرات؛ یک روز از مردم می خواهند که ساختار شکنی نکنند، روز دیگر خواهان انحلال رژیم اسلامی می شوند؛ یک روز در استکهلم، واشنگتن و بروکسل مشغول توطئه آلترناتیو سازی از نوع لیبی - سوریه برای ایران می شوند، روز دیگر یک بخش شان "شورای ملی برای انتخابات آزاد" تشکیل می دهد و بخش دیگر "کنگره ملیت های ایران فدرال"؛ یک روز همه با هم از ناسیونالیست عظمت طلب تا ناسیونالیست قوم پرست سبز و سکولار در کنفرانس های پنتاگونی دور هم می نشینند، روز دیگر سر تجزیه طلبی گلوی یکدیگر را می درند؛ اینها اپوزیسیون راست ارتجاعی رژیم اسلامی را می سازند. ملغمه ای هستند از جنبش ناسیونالیسم پرو غرب که خواهان احیای رژیم سابق، حال با تاج یا بی تاج هستند و وامانده های جنبش ملی - اسلامی که دیگر امیدشان را تا اطلاع ثانوی از رژیم اسلامی از دست داده اند و به این در و آن در می زنند تا با کمترین تغییر، در قدرت سهیم شوند. به این ملغمه، نیروهای باند سپاهی ناسیونالیست قومپرست که رویای تکرار سناریوی سیاه کردستان عراق را در سر می پروراند را نیز باید اضافه کرد. با تمام تفاوت های ظاهری همه شان در یک هدف شریکند: تلاش می کنند با کمک ناتو بقدرت برسند و بر گرده کارگر و زحمتکش به نان و نوایی برسند. اینها را باید شناخت و افساء کرد.

بازار شام آترناتیو های ارتجاعی

از شورای ملی برای انتخابات آزاد تا کنگره ملیت های ایران فدرال ...

کوچک که تمام وسایل تولید و مبادله را در مالکیت خود دارد و ثروت اندوزی یکی از خصایل پایه ایش است و یک طبقه کارگر که هیچ چیز جز نیروی کارش برای فروش در اختیار ندارد و هر روز از نو باید نیروی کارش را برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش بفروش رساند. تنها منطق سرمایه سود است و سود بمعنای ثروتمند شدن بخشی از جامعه به قیمت خانه خرابی بخشی دیگر است.

این شعارهای دهان پرکن مد روز؛ انتخابات آزاد و سکولار دموکرات از نوع سبز یا آبی و صورتی، تلاشی است برای فریب مردم و بهتر فروختن خود به قطب تروریسم دولتی و پنتاگون. مسابقه ای میان این نیروهای ارتجاع دست راستی برای انتخاب شدن توسط غرب و آمریکا براه افتاده است. هر که بهتر بتواند ثابت کند که توانایی فریب مردم را دارد، او برای پروسه آترناتیو سازی انتخاب خواهد شد. اما اینها خواب و رویایی شوم بیش نیستند. ایران لیبی و سوریه نیست. مردم ایران باین آسانی فریب این نیروهای ارتجاع را نخواهند خورد. جامعه ایران بسیار قطبی است؛ جنبش های اجتماعی در ایران بسیار قوی و عمیق اند؛ کمونیسم کارگری در ایران یک نیروی اجتماعی است. مردم خواهان آزادی، برابری و رفاهند. این خواستها را فقط یک انقلاب کارگری و جامعه سوسیالیستی می تواند تامین و تضمین کند. همان آرمان و امری که حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای آن مبارزه می کند.*

چند صد نفر تفویض می کنند و آنها برایشان تصمیم می گیرند. بهمین اروپا نگاه کنید که مهد دموکراسی پارلمانی است. آیا مردم اروپا از نظام حاکم رضایت دارند؟ آیا این مردم آزادند؟ خیر. اگر پیش از این در این مورد شک و تردید وجود داشت، در پنج سال اخیر که بحران اقتصادی سرمایه داری زندگی مردم را تار و مار کرده است، دیگر بخوبی عیان شده که اکثریت کارگر و زحمتکش در این جوامع خواهان تغییر این نظام هستند و می خواهند سرنوشتشان را خود بدست بگیرند؛ اما با اولین اعتراض پلیس دموکرات بجانشان می افتد. یک نمونه اعتراضات مادرید در روز گذشته کفایت تا تمام فریب دموکراسی را زایل کند.

آزادی و برابری واقعی انسانها صرفنظر از جنسیت، نژاد، قوم، ملت، زبان، مذهب و عقیده و محل تولد فقط در یک نظام سوسیالیستی که کار مزدی در آن الغاء شده است امکانپذیر است. تا زمانیکه سرمایه و سود بر جامعه حکم میرانند سخنی از آزادی و برابری در میان نخواهد بود. یک جامعه سوسیالیستی است که می تواند نیاز کلیه شهروندانش را تامین و تضمین کند و رفاه برای عموم تامین نماید. سرمایه داری و سود به فقر و ارتش بیکاران نیازمند اند. زبان سرمایه یعنی اختلاف طبقات، یعنی وجود یک طبقه

یک نظام سیاسی آزاد آتی است.

دموکرات چه مقوله ای است؟ دموکرات از سکولار حتی عام تر و آشفته تر است. هر کس این کلمه را بدخواه خود تعریف و تعبیر می کند. نزد اینها و هواداران دموکراسی، ترکیه دموکرات است، اکنون مصر و تونس هم دموکراتند. آیا مردم ایران خواهان چنین نظام هایی هستند؟ پاسخ یک نه قاطع است. نیت و هدف آنها از لفظ دموکرات روشن است. در بهترین حالت ایجاد یک نظامی است که در آن پارلمان وجود خواهد داشت و هر چند سال یکبار انتخاباتی برگزار می شود و تعدادی از همین طبقه و جنبش بقدرت می رسند و کشور را اداره خواهند کرد. هم اکنون در مصر و تونس همین اتفاق افتاده است، ترکیه هم مدتها است که چنین اداره می شود. با تمام مد روزی این کلمه، چنین نظامی هیچ سختی با خواستهای واقعی و پایه ای مردم ندارد. چنین نظامی قادر به تامین آزادی برای مردم نیست.

مردم چه می خواهند؟

مردم خواهان یک نظامی هستند که آزادی، برابری و رفاه همگان را تامین و تضمین کند. از برابری منظور صرفا برابری حقوقی نیست؛ بلکه برابری واقعی، یعنی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. از آزادی منظور پارلمانتاریسم نیست، که هر چند سال یکبار مردم حق تصمیم گیری و دخالت در سرنوشتشان را به

سرکوب کردن آن نیازمندند، مانند هواداران رژیم سابق، اکنون به این واقعیت واقف شده اند که بدون هواداری از سکولاریسم قادر نخواهند بود یک ثانیه نیز خود را درون باصطلاح اپوزیسیون قرار دهند. لذا دفاع آنها از سکولاریسم نه از روی مهر، بلکه از روی اجبار است. بعضی هایشان هر بار پس از ذکر این نام، ده بار دهان خود را آب می کشند.

اما کار بدینجا ختم نمی شود. اینها با پیوستن به سکولاریسم، می کوشند آنها را از محتوا تهی کنند و عملا بر پروسه زوال مذهب در جامعه ترمز بزنند. اینها برای نجات مذهب سکولاریست شده اند. سکولاریسم بمعنای جدایی کامل دولت، نهادهای دولتی و قانونگذار از مذهب؛ جدایی هویت فردی و شهروندی از مذهب؛ جدایی سیستم آموزش و پرورش از مذهب و برخورد به نهاد مذهب مثل هر شرکت انتفاعی است که حساب و کتاب هایش را باید کنترل کرد و به آن مالیات بست. اینها وارد این مقولات نمی شوند و سکولاریسم را بعنوان یک کلمه عام مورد استفاده قرار می دهند. بطور مثال باید گفت که در اروپا فقط فرانسه و سوئد نظام های رسما سکولار هستند که تازه این دو نظام نیز کاملا به سکولاریسم وفادار نمانده اند. انگلستان، نروژ و دانمارک و آلمان نظام های سکولار نیستند. بعلاوه سکولاریسم تنها یکی از توصیفات نظام سیاسی آتی است. سکولاریسم قادر نیست نه آزادی، نه رفاه و نه برابری یعنی خواستهای پایه ای مردم را تامین و تضمین کند. سکولاریسم یک شرط لازم و بسیار ناکافی برای

آزادی و برابری واقعی انسانها صرفنظر از جنسیت، نژاد، قوم، ملت، زبان، مذهب و عقیده و محل تولد فقط در یک نظام سوسیالیستی که کار مزدی در آن الغاء شده است امکانپذیر است. تا زمانیکه سرمایه و سود بر جامعه حکم میرانند سخنی از آزادی و برابری در میان نخواهد بود.

شوراها و تجارب فعالین جنبش

شورایی، بخش سوم

گفتگو با سعید مدانلو



دریافت نمی‌کردم. اینهم از ظرایف کار که سوال کردید. من با این تعبیر کاملاً موافقم که گفته می‌شود، حرکت کارگران مثل حرکت یک تراکتور است، وقتی روشنش میکنید کلی تریتر میکند تا موتورش گرم شود، منتها وقتی راه افتاد دیگر شخم میزند!

همینجا مایل هستم موضوعی را در مورد ظرایف کار در ظرفیت فردی با فعالین جوان شورایی در سطح کارخانه‌ها در میان بگذارم. روشن است که کمونیستها صدیق‌ترین انسانها در جامعه بشری هستند. هرگز نباید با زبان دیپلماتیک با کارگران برخورد کنیم. صداقت و رو راستی با کارگران درس اول است. از بکار بردن کلمات و جملات قلمبه سلمیه و نامفهوم و روشنفکر بازی پرهیز کنیم که مثلاً کارگران فکر کنند ما خیلی سرمان میشود. درعین حدیث، بکار بردن عبارات طنز آمیز که با محتوای صحبت‌های ما سازگاری داشته باشد یک امتیاز برای ما خواهد بود. طنزی که در لابلای صحبت‌های منصور حکمت بود حرف‌هایش را خیلی دلنشین‌تر میکرد. هرگز نباید برای دست یافتن به هدفی اطلاعات نادرست به کارگران داد به این تصور که اطلاعات نادرست ما کارگران را وادار به عملی که منظور ماست خواهد نمود. ابتکارات بموقع و هوشیارانه کلید رمز موفقیت است. زمانی میرسد که یک اتفاق کوچک باعث حرکتی از جانب کارگران می‌شود که ما را هم به اصطلاح سورپرایز خواهد کرد. باید صبور و مطمئن باشیم و لاینقطع کار کنیم. در جمع کارگران هر جا که مقدر بود علیه کارفرما و حاکمیت کارفرماها و ضرورت تشکیل مجمع عمومی و شورا اژیتاسیون کنیم به نحوی که کارگران دریابند که با اطمینان کامل و از ته دل حرف می‌زنیم. در ظرفیت جمعی بویژه این روزها باید علیه سندیکالیسم درمیان کارگران صحبت کنیم. هرچند که کمونیسم کارگری از هر حرکتی از جانب کارگران که کمترین اثر مثبت را هم

در زندگی‌شان داشته باشد حمایت میکند. ولی سندیکا یک تشکیلات سرمایه داری است که گرایش به آن میتواند دست بالا را در میان کارگران هم پیدا کند. منتها سندیکا بویژه در زمانی که سرمایه در بحران و ارکان حکومتش در حال از هم گسیختگی است قبل از اینکه مطالبات طبقه کارگر را درمقابل حکومت سرمایه قرار دهد ناگزیر است طرف حاکمیت سرمایه را بگیرد. چون اگر حاکمیت سرمایه به خطر بیافتد، سندیکا و سندیکالیسم هم ماهیت وجودیشان به اوضاع نامربوط شده و به خطر خواهد افتاد. انواع گرایش‌های سیاسی بورژوازی چپ و راست میتواند در میان طبقه کارگر هم وجود داشته باشد. گرایش‌های نوع بورژوازی یکسری تمایلات سیاسی بسته و منحصر به خود نیستند. در اجتماع حضور دارند و مدام به نفعشان تبلیغ می‌شود و به راحتی میتوانند در داخل طبقه کارگر نیز رسوخ داده شوند و یا کارگران ناگزیر شوند به این تمایلات سیاسی تمکین کنند و حاکمیت سرمایه همیشه دست بالا را در مقابل کارگران داشته و به عمر منحوسش ادامه دهد.

کمونیسم هم منشاء اش طبقه کارگر است. طبقه کارگر اتفاقاً مربوط‌ترین و پایه‌ای‌ترین بدنه جوامع بشری را تشکیل میدهد. بنابراین تمایلات کمونیستی میتواند بخشهایی از جامعه را به منویات خود جذب کند. در نتیجه دانشجویان، جوانان و در مجموع بخش‌های وسیعی از مردم را تحت تاثیر خود در

یک دنیای بهتر: از تجارب مبارزاتی و اتحاد کارگران در ایندوره چه خاطره ای دارید؟ مقداری در باره ظرایف کار و متحد نگاهداشتن کارگران در روند مبارزات بگویید.

سعید مدانلو: همانطور که در بخش‌های اول و دوم گفتگویمان ملاحظه کردید، آنچیزی که موثرترین نقش را در اتحاد و یکپارچگی کارگران کارخانه ایرانیت شماره یک بازی کرد آگاهی یافتن آنها از واقعیتی بود که علیرغم سودآوری بالای کارخانه از آنان پنهان داشته می‌شد. واقعیتی که مسئولیت ادبار و نارسایی زندگی کارگران تماماً به عهده آن بود. واقعیت ماهیت کارفرما.

هرچه آگاهی کارگران از اسناد مالی، بده‌بستانها و دوز و کلکهای کارفرما بیشتر می‌شد به همان نسبت از ترس و تردیدشان کاسته و به استواریشان در تعرض به منافع کارفرما افزوده می‌شد. وقتی آماده عمل شدند و ضرورت انجام عمل معینی را دریافتند، دیگر منتظر فرمان کسی نمی‌مانند، خودشان ابتکار عمل را به دست می‌گیرند. چه موقع و چگونه عمل کنند چیزی نبود که من یادشان داده باشم. برای نمونه، آنها به محض اینکه خبر اخراج مرا از طرف رئیس کارخانه شنیدند شکی برایشان باقی نماند که من تقلبی نیستم، فوری دست به عمل شدند و یکروزه اخراجش کردند. وقتی حسین آقا نکهبانی بعد از دیدن حکم اخراج من گفت: "برو یکروز خونه بمون و خیالیت نباشه" من واقعاً نمیدانستم چرا او با اطمینان اینچنین حرفی

شوراها و تجارب فعالین جنبش شورایی ...

آورد و در تعیین سرنوشت آتی جامعه نقش اصلی را ایفا نماید. برای نمونه گرایش کارگر-کارگری طبقه کارگر و حتی کمونیسم را یک اندیشه بسته و در خود و کارگران را یک صنف جدا از جامعه تعریف میکند و کمونیسم را تنها مختص کسی میداند که در کارخانه مزدوری میکند. از نظر کارگر-کارگری بقیه مردم حق ندارند کمونیست شوند و اگر هم ادعایی در این زمینه داشته باشند دروغین است. در واقعیت امر جریان موسوم به کارگر-کارگری علیرغم ظاهری که از خود به نمایش میگذارد یک گرایش منحن بورژوایی در داخل بخشهایی از طبقه کارگر است که در بهترین حالت میتواند سندیکالیسم را در داخل طبقه کارگر نمایندگی کند. اجازه دهید در این زمینه خاطره ای را برایتان بازگو کنم.

همانطور که در بخش اول گفتگو به سمع تان رساندم، بخش چند ریزی کارخانه شماره یک ایرانیت حدود دویست و سی نفر پرسنل داشت. ضد انسانی ترین شرایط کار که میتواند هرکجای دنیا در یک کارخانه وجود داشته باشد در این بخش برقرار بود. حرارت بسیار بالای کوره ها و دستگاههای تهویه نصب شده بر دیوارها که فرقی چندانی در بود و نبودشان وجود نداشت، ذرات دوده های سیاه و سمی کربن ناشی از تصعید چند مذاب تمام کف و فضای سالن را آکنده کرده بود و عدم وجود لباسهای عایق گرما و ماسکهای تنفسی فضای غیر قابل تحملی را در این بخش بوجود آورده بود. دوده ها بر روی پوست صورت و پیشانی و دستهای کارگران می نشستند و

به کوره پرت میکنیم. یکی گفت، من میدانم اینها چه کسانی هستند و تعدادی از کارگران رفتند که پیدایشان کنند. راستش دیگر حساسی ترس برم داشت و فکر کردم اینجا ممکن است باعث فاجعه بزرگی شوم. با خواهش و التماس کارگران را ساکتشان کردم و گفتم هیچ کاری با آنها نداشته باشید. فکر نکنم آنها من بعد دست به اینچنین کارهایی بزنند. بالاخره کار به خیرگذاشت و از شر مزاحمت های تلفنی هم خلاص شدم.

فردای آنروز که جمعه بود در شمال پارک لاله برای دریافت ترجمه ای از کتاب به گمانم "هجدهم برومر لویی بناپارت" و شاید نوشته دیگری از مارکس بود، قرار داشتم. در بازگشت وارد پارک شدم. در آن زمان مردم در آنجا جمع می شدند و در جمعهای چند نفره با هم بحث میکردند. به یکی از این جمعها نزدیک شدم. یک آدم نسبتاً قد بلند که یک اورکت سربازی چرک گرفته و کتیف و یک کتانی پاره پوره به پایش بود، داشت وسط جمع حرفی میکرد. من جملاتی در رد حرفهایش گفتم. پاسخ مرا نداد. در عوض کف دستهایش را به هم چسباند و نشان بقیه داد. کف دستها و انگشتان زخم و زیلی داشت. گفت، دستها تو نشون بده ببینم! من هم کف دستهایم را بالا آوردم. اثری از پینه و خراشیدگی در آن نبود. گفت، برو، برو روی میلت لم بده و به "موسیقی خلقها" بت گوش بده، شما را چه که راجع به کارگر حرف بزنید!

او خودش ظاهراً دانشجوی هنرستان صنعتی و یا جای دیگری بود که من بخوبی به خاطر ندارم. برای مدتی کار و زندگیش را ول کرد و در یکی از کوره پزخانه های اطراف شهر ری به قول خودش آجر کشی میکرد و تا توانست دستهایش را زخم و زیلی کرد و لباس چرکهایش را نشسته پوشید تا در "صف طبقه کارگر" در بیاید و ادعا کند که امثال من لیاقت دفاع از

طبقه کارگر را نداریم. تیپ و طایفه کارگر-کارگری های امروز هم هرچند که در کوره پزخانه کار نکردند منتها طرز فکرشان به همان درجه منحن است. صد رحمت به آنی که رفته بود مدتی در کوره های آجر پزی کار کرده بود!

تا آنجایی که بخاطر دارم پیروزی کارگران در تثبیت اضافه دستمزد مطالبه شده در نیمه دوم دیماه ۵۸ حاصل شد که تقریباً یکماه بعد از آن بنی صدر رئیس جمهور شد. واقعیت این بود که جمهوری اسلامی با دولت لیبرال اسلامیهای مصدقی قادر به سرکوب اعتراضات کارگری نبود. در حقیقت جمهوری اسلامی هنوز قادر به شکستن جو انقلابی و آزادی ناشی از قیام عمومی که منجر به سرنگونی استبداد شاهنشاهی شده بود، نشده بود و از اینجهت دولت ملی اسلامی مصدقیون از طرف جناح خمینی و ابواب جمعیش ناکارآمد و خطرناک به حال کل جمهوری اسلامی تشخیص داده شد و در برکناریش تعجیل داشتند. بعد از سقوط دولت بازرگان تا سرکار آمدن بنی صدر سه ماه فاصله بود و در این مدت کارفرما ناگزیر همان مصوبات دولت بازرگان را به رخ کارگران میکشید. یکی دو ماه قبل از سقوط حکومت بازرگان تعدادی حزب اللهی ریشدار و یکی دو ملا شروع به رفت و آمد به کارخانه کردند. رفته رفته کارفرما چند آدم ریشدار را استخدام کرد که بیشتر در بخشها می چرخیدند و فعالین را شناسایی میکردند. یکی دوبار تعدادی از کمپنهای کمیته اسلامی شهرری که در آنزمان در میان فعالین سیاسی به سمعیت معروف بودند بکارخانه آمدند. کارگرانی که در شهر ری و قرچک ورامین زندگی میکردند تعدادی از آنها را با اسم و رسم می شناختند. یکیشان معروف به عسکر ورامینی،

شوراها و تجارب فعالین جنبش شورایی ...

گفته می شد که چند ماه قبل از قیام زن جوانی را در قرچک کشته و متواری شده بود. او بعد از قیام با یک اسم عوضی و یک ریش توپی از کمیته شهر ری سردرآورد. دیگری با معرفیت اسی ضامن‌دار که گفته میشد همیشه یک چاقوی ضامن‌دار که با فشار دکمه ای تیغه چاقو به بیرون می جهید در دستش بود و سرکوجه می ایستاد و هرکسی از کنارش رد میشد دکمه را فشار میداد و تیغه چاقو به بیرون می پرید. او چندین فقره چاقوکشی در پرونده اش داشت. بعد از قیام او چاقویش را با کلاشنیکف عوض کرده بود. او بیکهفته بعد از پایان ماجرای اضافه حقوق به حسابداری آمد، دقایقی در چارچوب در ایستاد، نگاه غضبناکی به من انداخت و رفت.

بعد از اتمام کار اضافه دستمزد موقعیت بسیار مناسبی برای مرئی کردن دو بند دیگر اساسنامه شورا که قبلاً توضیح دادم بوجود آمده بود. کارگران به عینه تجربه کرده بودند که اطلاع داشتن از امور مالی کارخانه و دخیل شدن در آن تا چه اندازه برایشان ضروری و مفید است. امکان تعرض به اختیارات کارفرما برای شورا از این نظر بسیار میسر شده بود و بی شک از پشتیبانی قوی کارگران از بابت این امر برخوردار می شد. همان زمان می شد تصور کرد که شادی ناشی از دریافت اضافه دستمزد حداکثر ششماه تا یکسال نخواهد پایید و با بالا رفتن نرخ تورم دوباره اوضاع زندگی کارگر همان آتش و همان کاسه خواهد بود. اگر قرار بود شورا فعالیتش را در این سطح

محدود کند در بهترین حالت ممکن یکسال بعد دوباره میبایست یکسال جنگ و جدل کنیم تا بلکه اضافه دستمزد دیگری را به کارفرما تحویل کنیم. تعرض به کارفرما در سطح امور مالی و استخدامی و همچنین نظارت و اعمال نظر در امور استخدامی و مقررات کار هرچند که در سطح یک کارخانه بود منتها فی نفسه یک حرکت سیاسی بود که ورای مطالبات صنفی کارگران قرار میگرفت. در حقیقت سطحی از کنترل کارگری در امور کارخانه را تامین میکرد.

یک روز قبل از تشکیل اولین جلسه شورا بعد از اتمام ماجرای اضافه حقوق من داشتم "خیالات خوبی" را توی سرم می پختم و قصد داشتم شورا را مستقیماً ببرم روی همان دو بند اساسنامه که یک لشکر شصت- هفتاد نفره و همگی مسلح از لمپن پاسدارهای کمیته شهر ری وسط روز بی خبر به کارخانه ریختند به بخشهای مختلف کارخانه هجوم بردند و شروع کردند به ضرب و شتم کارگرانی که از قبل شناسایی کرده بودند. حسین هاچک را آنچنان زدند که بیهوش شد و با آمبولانس روانه بیمارستان شد. به حسابداری ریختند و من در آنجا نبودم. برای انجام کاری به شرکت تعاونی رفته بودم. فتح الله راننده فوری به شرکت تعاونی آمد و گفت، زود باش بیا فرارت بدم، اونها الان در حسابداری هستند و دنبالت میگردند. صدای تیرهای

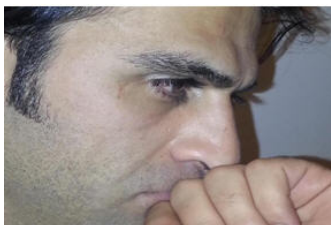
هوایی که پاسداران در میکردند شنیده میشد. او مرا سوار مینی بوس کرد و بسرعت از کارخانه خارج شدیم. ح- ت هم جان سالم بدر برده بود و من بارها به او گفتم به کارخانه نرو که خطرناک است. آنطور که بعدها شنیدم، گویا او مدتی بعد برای دریافت مقداری از حقوقش که طلب داشت به کارخانه رفت. همانجا دستگیر و روانه زندان شد. یک سال و نیم پیش در کنگره اول حزب در آلمان فهمیدم که ح- ت مدتی با شما (سیاوش دانشور) در زندان همبند بود. پاسداران در تعقیب من بودند. ناگزیر شدم تهران و خانه ای که در آن زندگی میکردم را ترک کنم و به شمال بروم. دوماه بعد در شمال دستگیر و به دست ده نفر حزب الهی بشدت کتک خوردم و از آنجا به زندان سپاه پاسداران در عشرت آباد تهران منتقل شدم. نحوه ای که از آن زندان فرار کردم خود داستانی دیگر است که از حوصله این گفتگو خارج است.

بنی صدر که رئیس جمهور شد، ماجرای " شورا پورا" مالیده اش که معرف حضورتان است در واقع تیر خلاصی بود که به شورا های کارخانه ها در سراسر مملکت زده شد و همه کارخانه ها به تسخیر حزب اللیها و پاسداران آدمکش جمهوری اسلامی درآمد. هرچند که بنی صدر هم برای سرکوب تمام و کمال کارگران و مردم آزادیخواه به اندازه کافی و وافی مطلوب نظر جناح خمینی و ملاهای دور و برش واقع نشد و تا سی ام خرداد ۶۰ نتوانست دوام بیاورد و پرونده اش یکسال و اندی بعد بسته شد. شش و یا هفت ماه از ماجرای حمله به کارخانه گذشته بود. یکی دوماهی بود که من در حسابداری دفتر مرکزی شرکت کابل سازی آلومتک مشغول به کار بودم و یکروز عصر بعد از پایان کار اداری در خیابان منتظر تاکسی بودم که یک اتومبیل رنو جلوی پایم ایستاد، بوق زد، نگاه کردم، حسن بهبهانی بود. سوار شدم. حسن برایم تعریف کرد که

حسین هاچک به کما رفت و بعد از مدتی در بیمارستان درگذشت و حسین آقا نگهبانی هم سرطانش عود کرد و در خانه اش بستری شد. من با اینکه یکبار به خانه حسین آقا نگهبانی در شهر ری رفته بودم ولی کوچه پس کوچه ها را بخاطر نمی آوردم که به عیادتش بروم. خاطره این انسان شریف و بزرگ هنوز که هنوز است و تا زنده ام برایم عزیز است.

مدتها قبل که در کارخانه بودم با فعالین سازمان رزمندگان و پیکار حشر و نشر داشتم ولی آنچنان که باید جذبشان نشدم. اواخر کارم در کارخانه ایرانیست بود که با جریان سهند و سازمان اتحاد مبارزان کمونیست آشنا شدم. بحثهای منصور حکمت در نشریه بسوی سوسیالیسم فوق العاده جذاب بود. بویژه بحثهایی که او در مورد ماهیت جناح اسلامی پرو خمینی انجام میداد، جناحی که وظیفه اصلی سرکوب و جمع کردن بساط انقلاب و آزادی را بعهده داشت و کمتر سازمان و جریان سیاسی ای بود که به اینچنین چیزی باور داشته باشد، فوق العاده مورد توجه بسیاری از فعالین چپ قرار گرفته بود. به عنوان فعال هوادار این جریان سیاسی در خیابانهای انقلاب، نواب و محله سلسبیل با پهن کردن بساط فروش و توزیع نشریات مشغول فعالیت شدم و احساس میکردم ارزش کاری را که انجام میدهم به هیچ وجه کمتر از فعالیت در کارخانه نیست.

رفقای عزیز، در هر عرصه ای که فعالیت میکنید، خیابان، کارخانه و یا هرکجا. مادامی که امر بی بدیل و انسانی طبقه کارگر را به پیش میبرید، کارتان به یک اندازه مهم و با ارزش است. رزمندان پایدار و آمل انسانیتان برقرار باد. زنده باد انقلاب کارگری. زنده باد سوسیالیسم.*



امروز، جنایت میافرینند و به مثال یک ماشین عظیم کشتار جمعی، انسان از میان میبرند، مردم و طبقه کارگر را فلج اقتصادی میکنند تا نکند بانک جهانی و جیب سرمایه داران و بنگاه های مالیشان، به سودهای حاصل از بردگی مزدی و استثمار انسان نرسند.

تصمیم گیری در خصوص "صلح و امنیت جهانی" ندارند، بلکه مجرمینی هستند که باید به جرم جنایت علیه بشریت و "امنیت جهانی" محاکمه شوند.

نمایندگان خواسته های واقعی بشریت و استقرار صلح و امنیت جهانی، کارگرانی هستند که در اعتراض به سطح معیشت مردم، به گلوله بسته شدند، مردمی که در خیابانهای آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا، علیه سیاستها ریاضت اقتصادی دولت های جنایت کار شرکت کننده در این مجمع، قیام کردند، کسانی که در ابعاد میلیونی به خیابان ریختند و خواستار سرنگونی نظام کثیف سرمایه داری شدند! و نه مشتکی انگل حافظ سودجویی نظام سرمایه داری که از تولدش تاکنون، جنایت خلق کرده و "توصیه نامه" و "قطعنامه" کشتار بشریت صادر کرده است.

سپتامبر ۲۰۱۲

"مجمع عمومی سازمان ملل"

سیروان قادری

اجازه اعزام نیروهای نظامی به کشورها و غیره، در همین "جمع جنایت کاران حرفه ای" بررسی و تصویب میشود. سازمانهای ضد بشری زیادی نیز، از جمله کنفرانس تجارت و توسعه و مرکز تجارت بین المللی، بازوهای دخالت مستقیم این مجمع در خانه خرابی مردم هستند. تنها چیزی که در "مجمع عمومی سازمان ملل" نمایندگی نمی شود، همین حق "ملل" است، روشن است که در این جهان وارونه که عده ای دزد و جنایت کار و قاتل، به عنوان "نماینده" مردم معرفی میشوند، انتظاری بیش از این هم نیست.

بیش از نیم قرن است که شورای امنیت این سازمان و اعضای دائم (آمریکا، بریتانیا، چین، روسیه و فرانسه) و انتخابی (غیر دائم) آن، از اولین اجلاسشان در کلیسایی "وست مینستر" لندن تا به

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، هر ساله، مشتکی جنایت کار و قاتل مردم را حول هم گرد میاورد تا در شهر نیویورک، در خصوص مهمترین مسایل جهانی از جمله "حفظ صلح و امنیت جهانی"، گفتگو کنند و "قطعنامه" صادر کنند، کلی هیاهو میکنند و اخبار آن را به صدر مدیای "نان به نرخ روز خور" شان در سراسر جهان میبرند تا به "چشم بندیهایشان" رسمیت بخشند. در تمام این سالها، این مجمع بی خاصیت، مکانی برای قانونیت بخشیدن عمومی به جنایات کشورهای عضو آن، بنا بر وزن و ترکیبشان در این مجمع بوده است.

بنا بر تعریف، این مجمع قرار است تا مجموعه مباحث و قطعنامه های نشست ها را تحت عنوان "توصیه نامه"، به کشورها و بخشا جهت "اجرا" به شورای امنیت سازمان ملل ارائه دهد، مسائلی همچون تحریمهای بین المللی علیه کشورها، اعطای

اطلاعیه حزب پیرامون:

اطلاعیه شورای نمایندگان نشست نیروهای چپ و کمونیست بمناسبت آغاز سال تحصیلی

اخیرا اطلاعیه ای از جانب "شورای نمایندگان نشست نیروهای چپ و کمونیست" به مناسبت آغاز سال تحصیلی در سایتها منتشر شده است که امضای حزب اتحاد کمونیسم کارگری هم در زیر آن قرار دارد.

بدینوسیله به اطلاع عموم میرساند که حزب اتحاد کمونیسم کارگری چنین اطلاعیه ای را امضا نکرده است و با چنین سبک کاری به لحاظ اصولی مخالف است.

روابط عمومی حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۰ سپتامبر ۲۰۱۲



ما و رژیم سرتاسر دروغ و جنایت!

در باره اظهارات هاشمی رفسنجانی

پدرام نواندیش

مورد نظر رفسنجانی، دو برابر پارانیه ای که به حساب مردم ریخته ایم، از جیب آنها خارج ساخته ایم. "شما بخوانید غارت کرده ایم". هرچند که محسن رضایی در اعتراف اخیرش که تازگی هم ندارد، چندین برابر تخفیف وارد کرده و آن را به دو برابر تقلیل می دهد. اما این اعتراف به بیانی دیگر، پاسخی به آن اظهار نظر "مردم نوازانه" هاشمی رفسنجانی و پوچی هیاهوهای تحمیق پراکنی رسانه های مدافع وضع موجود حول این اظهار نظر را در خود دارد.

قطعا رابطه میان کسانی که جیبشان نه دو برابر، بلکه چندین برابر، غارت میشود، سفره شان هر روز خالی و خالی تر از پیش میشود، ماهها دستمزدهای ناچیزشان توسط همین ها به تعویق می افتد و سهم آنها گرسنگی و فقر و تن فروشی میشود، با آن عده انگلی که کارشان سازمان دهی غارت سفره های میلیونها انسان کارگر و کارکن جامعه است، نه یک رابطه برابر و عاطفی، بلکه رابطه ای است میان استثمارگر و استثمار شونده، غارتگر و غارت شونده، حاکم و محکوم و به طبع آن شکنجه گر و شکنجه شونده. مردم رفسنجانی و مردم میلیونها انسان کارگر و کارکن در جامعه تحت حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه داران درست در یک چنین رابطه نابرابری قرار دارند و در مقابل هم صف آرای کرده اند. رابطه ای که اساس آن را یک نظام نابرابر اقتصادی تشکیل میدهد و

دادستانی رژیم نقش مادر داغیده را بخواهد بازی کند و رفسنجانی عبارت پردازی کند و بگوید بین فرزند او و فرزند دیگر مردم، فرقی نیست! قطعا مراد رفسنجانی از بکار گیری واژه مردم نه انسان های کارگر و در زنجیر و میلیونها نفر توده کارکن جامعه، نه آن کسانی که نان شب آنها توسط رژیم رفسنجانی ها به گروگان گرفته شده است بلکه اطلاق عبارت مردم توسط این جانور درنده، به همان افراد مورد نظر ایشان، یعنی عناصر و دیگر سرکردگان رژیم اسلامی، و همچنین صاحبان کارخانجات و شرکتهای تولیدی است.

بی تردید مردم مورد نظر رفسنجانی تعریف دیگری دارد. مردم مورد نظر رفسنجانی در قدرت هستند و ابزار سرکوب طبقاتی را در کف دارند. مالک ابزار تولید اجتماعی هستند و در کار غارت دسترنج کارگران می باشند. مردم مورد نظر رفسنجانی هیچ گونه سختی با مردمی که برای یک لقمه نان در قصابخانه های سرمایه داران کار میکنند نداشته و ندارند. خامنه ای و برادران لاریجانی، موسوی و کروبی، قالیباف و مصباح یزدی، خاتمی و مهدوی کنی و ایضا محسن رضایی و قاتلین و غارتگرانی از این دست، دایره تعریف رفسنجانی از مردم را تشکیل می دهد.

بر اساس این تعریف و نقطه تقابل آن با زندگی واقعی و عمل روزمره میلیونها انسان کارگر و کارکن جامعه است که محسن رضایی در تازه ترین اظهار نظر، لب به اعتراف ملیحی گشوده و اعلام میکند که "ما" یعنی همان مردم

و هدایت آن عملیات های خوف انگیز علیه نیروهای کمونیست و انقلابی میباشد، فرقی نگذاشت؟

جملات شبه احمدی نژادی هاشمی رفسنجانی که در سطور بالا آورده شد، برای تعدادی که مدافع وضع موجود هستند و رفسنجانی را به عنوان "ناجی" رژیم لرزان اسلامی معرفی می کنند، این توهم را دامن میزنند که گویا بحران های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رژیم از زمانی آغاز شده است که باند رفسنجانی و خانواده اش از راس قدرت کنار گذاشته شده اند و سیر بازداشت ها و اعدام ها هیچ ربطی به رفسنجانی نداشته، چرا که فرزندان رفسنجانی خود در کمند این سیر رویدادها گرفتار شده اند.

این گونه لباس عصمت دوختن برای جنایت کارانی که دستشان تا مفرغ در خون هزاران انسان کمونیست و آزادیخواه ایران غرق است، تنها به رفسنجانی و خانواده او محدود نشده و نمیشود. این اقدامات در رژیم اسلامی مسبوق به سابقه است. همانطور که نمی توان نقش جنایتکارانه موسوی و کروبی و خاتمی را در کشتار های دهه شصت را با هیچ رنگ زدود و حتی آن را کم رنگ کرد، به بالاترین درجه نیز نمی توان نقش رفسنجانی و خانواده او را در قتل و جنایت های رژیم اسلامی لاپوشانی کنند، حتی اگر عفت مرعشی "همسر رفسنجانی" مقابل

هاشمی رفسنجانی پس از سناریوی بازگشت و دستگیری مهدی و فائزه هاشمی در تاریخ سوم مهرماه، در خصوص دستگیری فرزندانش توسط قوه قضائیه رژیم عنوان کرد که بچه هایش مثل بچه های بقیه افراد هستند و فرقی بین بچه های او با بچه های مردم نیست! یاد آوری می شود روز قبل از این به اصطلاح بازداشت تعدادی از جمله برادران و خواهران مهدی هاشمی، برای استقبال از او به فرودگاه خمینی رفتند و پس از بازجویی، شب را در کنار خانواده اش به سر آورده و صبح روز بعد با حضور وکیل خود را به دادستانی معرفی نموده است. خبرگزاری های رژیم خبر های لحظه به لحظه فرزندان هاشمی رفسنجانی را مخابره میکردند. در صحنه ای عفت مرعشی مادر مهدی هاشمی را مقابل دادستانی رژیم به تصویر کشیده و در خبر دیگر گفته هاشمی رفسنجانی را سایت به سایت درج کردند.

شاید برای کسانی که هنوز اثرات شکنجه جسمی و روانی دوره های سنگین بازداشت و زندان رژیم را بر تن و جان خود دارند، و یا خانواده های بیش از صد هزار اعدامی که بسیاری شان فاصله زمانی بازداشت و اعدام عزیزانشان به چند ساعت نیز نیانجامیده، بیشتر از هر کسی به این تفاوت فاحش اذعان داشته باشد. چگونه میتوان میان افرادی که توسط باندهای مخوف اطلاعات رژیم ربوده شده و سر به نیست شده اند و هنوز هم داغ آنان بر دل مادرانشان سنگینی میکند و خود رفسنجانی که یکی از عناصر کلیدی در سازماندهی

ما و رژیم سرتاسر دروغ و جنایت!

در باره اظهارات هاشمی رفسنجانی ...

ایران خودرو

کارگران تعاونی خاص، اخراج و بیکاری در راه است!

بحران پشت بحران، بحران و فروپاشی لاعلاج اقتصادی هر روز بیش از پیش گریبان حکومت اسلامی را می فشارد، تشدید و تنگ تر شدن حلقه های محاصره اقتصادی تروریسم دولتی غرب و آمریکا بیش از هر زمان دیگری صنایع ورشکسته و در بحران مونتاژی خودرو سازها را در ورطه سقوط و بن بست کامل فرو برده است. سقوط بی سابقه ارزش ریال در برابر ارزهای خارجی و کمبود و نبود مواد اولیه و در عین حال دزدی و فساد مالی باندهای حکومت اسلامی ادامه کاری صنایع ورشکسته را با بن بست و تعطیل جدی مواجه نموده است.

در حال حاضر خط تولید دو خودرو فرانسوی ال 90 و پژو 206 در پارس خودرو و ایران خودرو بعلت تحریمهای اقتصادی به حالت تعطیل کامل درآمده است. سرمایه داران و حکومت اسلامیشان هرگز از سودهای سرشار و باد آورده نمی گذرند. این اوباش هر جنایتی برایشان ممکن و متصور است تا به سودهای بیشتری برسند. اخراج و بیکارسازی کارگران برای حضرات کوتاه ترین و میسرترین راه است.

در نشست و جلساتی که اخیراً تعدادی از مدیران تعاونی خاص ایران خودرو داشته اند برای کاهش ضرر و زیان و در جهت افزایش سود آوری بیشتر تصمیم به ادغام تعدادی از شرکتهای زیر مجموعه خود از جمله شرکت فروش خودرو ایرانیان، تجارت خودرو و فروش خودرو و در نهایت با هدف اخراج و بیکارسازی کارگران این تصمیم ضد کارگری اتخاذ گردیده است. در شرکتهای یاد شده هم اکنون بیش از 160 نفر کارگر در بخشهای مختلف مشغول به کارند. از قرار و به طور قطعی بنا به تصمیم عوامل کارفرما به دنبال اجرای این طرح ضد کارگری در آینده نزدیک اخراج و بیکارسازی تعدادی از کارگران در راه است. در حال حاضر در شرکتهای زیرمجموعه تعاونی خاص ایران خودرو شمارش معکوس اخراج و بیکارسازیها شروع شده، در این رهگذر زندگی و معیشت حداقل و چندین برابر زیر خط فقر خانواده های کارگری در معرض تهدید جدی بیکاری و فقر و گرسنگی بیشتر قرار گرفته است.

در شرکتهای فروش خودرو ایرانیان، تجارت و فروش خودرو که همگی از زیرمجموعه های تعاونی خاص ایران خودرو می باشند، بیش از 160 نفر کارگر با قراردادهای 3 تا 6 و 9 ماهه با دستمزدهای 389 هزار تومانی و ساعت کاری از صبح تا شب تحت عنوان اضافه کاری مشغول به کارند. وظیفه این شرکتهای فروش و ارائه خدمات پس از فروش به خریداران محصولات ایران خود رو می باشد. بنا به اخبار موثق تعدادی از مدیران این شرکتهای که هر یک بطریقی دشمنان به حکومت اسلامی وصل است از طریق استنثار کارگران و نپرداختن دستمزدها و سرمایه های عظیمی که از طریق رانت و دزدی در اختیار دارند، در زمینه دلالی و واردات کالاهای سود آور به ثروت اندوزی مشغولند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۵ مهر ۱۳۹۱ - ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۲

رفسنجانی و اعوان و انصارش نه تنها به عنوان یکی از بزرگترین سرمایه دارها، بلکه به عنوان یکی از وحشی ترین و جانی ترین مدافعین حکومت سرمایه داری اسلامی همچنان ایفای نقش میکند

باز میگردم به چرایی بازگشت مهدی هاشمی و بازداشت او پس از چند سال در خارج بودن، و اینکه معنی سیاسی این سناریو چیست؟

اجرای سناریوی مهدی هاشمی در شرایطی است که بحران های همه جانبه و عمیقی رژیم اسلامی را امان نداده و هر روز گلوی این خون آشام را میفشارد. موقعیت رژیم در سطح داخلی و منطقه ای و جهانی متزلزل است. این وضعیت، که اساساً از موقعیت ضعیف رژیم در میان توده های وسیع مردم است به جال های درون رژیمی ابعاد عمیق تری میدهد و به راه حلهایی میدان میدهد. جدال هایی که هر بار و بی آنکه پایان یابد، آتش جدال دیگری را از درون خود شعله ور میسازد. درست این جدال ها است که پایه و اساس اجرای سناریوهایی را شکل میدهد که یکی آنها هم دستگیری فائزه رفسنجانی و برادرش مهدی رفسنجانی است. پایان دادن به غائله دادگاههای متهمین موسوم به جنبش سبز در صورتی برای رژیم اسلامی امکان پذیر بوده که دو نفری را هم که مرتبط با شخص رفسنجانی بوده نیز در دادگاه حاضر کرده و همراه با اتمام دوره ریاست احمدی نژاد آن را خاتمه یافته اعلام نماید. در صورتی که تداوم حضور مهدی هاشمی در خارج کشور، این پرونده را برای رژیم اسلامی

کشیید.*

مردم آزادی خواه و برابری طلب ایران، میلیونها انسان کارگر و توده های وسیع کارکن جامعه ایران، رای به رفتن رژیم داده اند. این رژیم باید برود. این جدال ها، و اجرای این سناریو ها و تحت هر نام و عنوان، تائید این حقیقت عریان است که برای نان، برای آزادی، برای رفاه و برای یک دنیای بهتر باید و باید رژیم اسلامی سرمایه داران را به زیر

این متن به درخواست حزب زحمتکشان ترکیه نوشته شده و در سایت این حزب، فردا منتشر شده است.

چرا "ارتش آزاد سوریه" پایگاه اش را از ترکیه به سوریه منتقل کرد؟

آذر ماجدی

بیش از یک سال است که مردم سوریه علیه دولت مستبد و سرکوبگر بشار اسد بپا خاسته اند. یک خیزش عظیم برای خواسته‌های پایه ای آزادی، برابری و رفاه، علیه تبعیض و فقر و سرکوب در سوریه همچون کشورهای تونس، مصر و لیبی شکل گرفت. خیزش توده ای در شمال آفریقا و خاورمیانه از دو سال پیش شرایط کاملا نوینی را در منطقه بوجود آورده است و مناسبات و تعادل سیاسی میان تروریسم دولتی بسرکردگی آمریکا (دولتهای غربی و اسرائیل) و تروریسم اسلامی با نقش کلیدی رژیم اسلامی ایران در منطقه را بسیار شکننده کرده است. خیزش های توده ای در تونس و مصر که از اعمار غرب، بویژه دولت آمریکا هستند، نگرانی بسیاری برای این قطب ایجاد کرد. تاکنون غرب موفق شده است که با مانپولاسیون سیاسی با حذف راس دولت، کلیت نظام را دست نخورده حفظ کند. اما تکرار همین سناریو در لیبی و سوریه امکانپذیر نبود. در نتیجه دخالت نظامی در دستور غرب قرار گرفت. در لیبی ناتو بطور مستقیم دخالت کرد و یک جریان فوق ارتجاعی بهمان سرکوبگری و عقب ماندگی قذافی را بر سر کار آورد. جریانی متشکل از رژیم سابق ها، روسای عشایر و قبایل، اسلامیت ها و مامورین حقوق بگیر سازمان سیا. وضعیت مردم در نتیجه تغییر نظام ذره ای بهبود نیافته است. زندان و سرکوب و شکنجه و قوانین ضد زن اسلامی بر کشور حاکم است.

شرایط در سوریه متفاوت است از اینرو که دولت حاکم در قطب تروریسم اسلامی و در ائتلاف نزدیک با رژیم اسلامی در ایران و حزب الله قرار دارد. امکان دخالت و مانپولاسیون غرب در سوریه بسیار پیچیده تر است. از نظر غرب تنها گزینه دخالت نظامی است. اما از آنجا که چین و روسیه با دخالت مستقیم ناتو مخالفت کرده اند، این دخالت نظامی از طریق ارتش آزاد سوریه که دست ساز غرب، در همکاری کامل با دولت ترکیه، عربستان سعودی و لیگ عرب است دنبال می شود. این ارتش در استانبول در سپتامبر ۲۰۱۱ شکل گرفت و پایگاه آن نیز در ترکیه قرار داشته است. در سوریه هم اکنون یک جنگ داخلی تمام عیار جاری است که باعث کشتار وسیع مردم و ویرانی زندگی آنها و شیرازه جامعه است. ارتش سوریه از کمک های بیدریغ رژیم اسلامی برخوردار است و ارتش آزاد سوریه، نیروی سوریایی ناتو است.

شرایط بمرحله حساسی رسیده است. تغییر مکان پایگاه ارتش آزاد سوریه از ترکیه به سوریه برای این نیرو امری لازم محسوب می شود. غرب در هماهنگی کامل با مونتفینش قصد دارد این نیروی ارتجاعی گوش بفرمان را بقدرت برساند. این نیرو برای کسب مشروعیت بعنوان آلترناتیو رژیم اسد باید درون کشور باشد. نمی تواند از خارج کشور ادعای دولت سایه را داشته باشد. بویژه آنکه گزارشهایی منتشر شده است مبنی بر اینکه برخی نیروهای داخل سوریه ارتش آزاد سوریه را یک نیروی اپورتونیست ارزیابی می کنند. فرمانده این ارتش اعلام کرده است که "ما متهم شده ایم که از اهداف با ارزش اولیه مان برای انقلاب دور شده ایم و مشغول بند و بست های مشکوکی با نیروهای خارجی شده ایم. هدف ما جانشینی رژیم کنونی که دارد نفس های آخرش را می کشد، نیست... ما بخشی از آن نیرو هستیم." لذا تحول اخیر را باید در پرتو اهداف غرب و حکومت های موثلف آن در منطقه بررسی کرد. حضور در سوریه ضروری شده و از اینرو چنین تصمیمی اتخاذ شده است. اما یک نکته را باید مورد توجه قرار داد. ارتش آزاد سوریه یک نیروی تماما ارتجاعی است و هیچ ربطی به منافع مردم سوریه ندارد. تلاش آن ایجاد سد در مقابل تحقق خواستهها و آرمانهای مردم است. باید هر دو قطب، رژیم اسد و نیروی دست ساز غرب را محکوم کرد و از مبارزات مردم سوریه برای آزادی، برابر و رفاه حمایت نمود. *

زنده باد جنبش مجمع عمومی کارگران!

زنده باد شوراهای کارگری!

کارگران در اعتراضات جاری به مجمع عمومی متکی شوید! مجمع عمومی ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر توده کارگران است! جنبش مجمع عمومی کارگری را تقویت و گسترش دهید!

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!